

چرا رهبران مذهبی

در انقلاب مشروطیت ایران شرکت کردند؟ *

همچنانکه نزد دانش‌پژوهان تاریخ نو ایران روشن است رهبران مذهبی ایرانی چه در ایران و چه در عراق يك دشمنی ریشه‌دار ، ژرف و ناگسستنی با پادشاهان قاجار در سراسر قرن ۱۹ داشتند. برای این دشمن دیرپا دلیل‌های فراوانی یاد شده که مهمترین آنها عبارتند از: آغاز گسترش سیستم نو اداری در دوره قاجار، نوگرایی در امور دادگستری که مستقیماً اختیارات علما را در زمینه داوری می‌ربود، خطر نفوذ بیگانگان و سیله فروش امتیازات گوناگون بآنها ، استبداد و بیدادگری حکام ، مسئولیت علما در برابر مردم که بنوبه خود از شاهان قاجار تنفر داشتند، استعمال اجناس بیگانه ، هم چشمی پیوسته روس و انگلیس و مبارزه آنها بر سر گسترش نیرو و نفوذ خود و سرانجام تحریک‌ها و توطئه‌های رنکارنگ و دیرپای آن دو قدرت در ایران (۱)

دشمنی علما با مظفرالدین شاه باندازه‌ای رسید که مرحوم شریانی او را « سگ » نامید. (۲) تلگرافهای چهار نفر از علمای معروف مقیم نجف بمظفرالدین شاه و عین‌الدوله صدراعظم وقت بخوبی نشان می‌دهد که چه اندازه این مقامات بانفوذ مذهبی از دستگاه حاکمه مظفرالدین شاهی ناخشنود بودند. (۳) برای اصلاح فساد اداری و غیره علمای نجف دریکی از تلگرافهای خود که در تاریخ ۱۹۰۲ (۱۳۲۵ قمری) بشاه فرستادند درخواست تأسیس يك مجلس نمایندگان کرده بودند. (۴)

* مقاله حاضر بخشی از گفتار درازی است که پیش از این بزبان انگلیسی نوشته شده

و با این ویژگی‌ها زیر چاپ است :

Abdul-Hadi Hairi, "Why Did the Ulama Participate in the Persian Constitutional Revolution of 1906-1909?" Die Welt des Islams.

این اختلاف و دشمنی که علما بادستگاه حاکمه قاجار داشتند و درخواستها و پیشنهادهای آنها برای اصلاحات کشوری بخوبی نشان میدهد که با رژیم حاکم که بر بنیاد استبداد، ستم و بیدادگری ریخته شده بود سخت مخالف بودند. ولی این واقعیت باین معنی نبود که علما میخواستند یک سیستم پارلمانی و مشروطه شکل اروپایی در ایران پایه‌گذاری کنند. حتی درخواست آنها برای بنیان‌گذاری یک مجلس نمایندگان لزوماً این مفهوم را میرساند که این مجلس باید حتماً یک مجلسی باشد دارای اختیارات مستقل قانونگذاری مطابق مدلهای پارلمانی دموکراسی باخترزمینی. از طرف دیگر تاریخ مشروطه ایران نشان میدهد که علما با روشنفکران و دیگر مردم انقلابی همدست و همدستان شده فعالانه در انقلاب مشروطیت شرکت و رژیم‌تأاندازه‌ای نو در ایران برقرار کردند.

درنگاه اول بنظر نادرست می‌آید که چگونه علما حاضر شدند از مشروطه‌ای پشتیبانی کنند که از باخترزمین ریشه گرفته و چرا مشروطیت هم مانند دیگر پدیده‌های باختر مورد مخالفت علما قرار نگرفت. ولی وضع ویژه و بی‌مانند ایران چنان بحرانی ایجاد کرده بود که علما خود را ناگزیر از شرکت فعالانه در جنبش مشروطیت دیدند. بنابراین درگیری آنها در این انقلاب سبب شده است که تفسیرها و تعبیرهای گوناگونی از جانب دانش‌پژوهان ایرانی و غیر ایرانی پیرامون این مسأله ایراد گردد. هدف اصلی ما در این مقاله این است که کوشش کنیم اعترافها و استدلالهای چند تن از علما و طرز توجیه کردن خودشان را از فعالیت‌های مشروطه‌خواهی‌شان مورد بررسی قرار دهیم. این بررسی البته مانع از آن نخواهد شد که ما در موارد معینی - بمنظور مقایسه - بنظریات دیگران نیز اشاره کنیم؛ سرانجام ما نظر خود را با توجه باوضاع و احوال عینی و رابطه اقدامات علما با آن اوضاع و احوال عینی بیان خواهیم کرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 ژانر جامع علوم انسانی

طباطبائی و انقلاب مشروطیت:

در فعالیت‌های خود بر ضد حکومت عین‌الدوله، سید محمد طباطبائی با قاطعیت زیادی تأسیس «عدالتخانه» و «مجلس» یا «انجمنی» را که در خدمت مردم باشد درخواست میکرد. در زیر خلاصه‌ای از برخی از بیاناتی را که طباطبائی در موارد گوناگون ایراد کرده و خواننده از خلال آن هدف او از شرکت در مشروطه را میتواند دریابد، بدست می‌دهیم.

طباطبائی در نامه‌اش بمظفرالدین‌شاه مینویسد:

«... ایران وطن و محل انجام مقاصد دعاگویان است؛ باید در ترقی ایران و نجات آن از خطرات جاهد باشیم. ممکن نیست بد این دولت را بخواهیم عقل حکم نمیکند که دعاگویان با این خطرات ساکت و اضمحلال دولت را طالب باشیم... تمام مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم که در آن انجمن بداد عامه مردم برسند،

شاه و گدا در آن مساوی باشند [از میان خواهد برد] ... مجلس اگر باشد... ظلم‌ها رفع خواهد شد ، خرابیها آباد خواهد شد ، خارجه طمع به مملکت نخواهد کرد... (۵)

طباطبائی در نامه‌ای که به عین‌الدوله مینویسد نیز اظهار میدارد :

«... اصلاح تمام ... [خرابیها] منحصر است به تأسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت و رجال دولت با علماء... ؛ اصلاحات عمأقرب واقع خواهد شد لیکن ما میخواهیم بدست پادشاه و ائبای خودمان باشد نه بدست روس و انگلیس و عثمانی ... ؛ اندکی مسامحه و تأخیر ایران می‌رود. من اگر جسارت کرده و بکنم معذورم زیرا که ایران وطن من است ؛ اعتبارات من در این مملکت است ؛ خدمت من باسلام در این محل است ؛ عزت من تمام بسته باین دولت است. می بینم این مملکت بدست اجانب می‌افتد و تمام شئونات و اعتبارات من می‌رود ؛ پس تا نفس دارم در نگهداری این مملکت میکوشم بلکه هنگام لزوم جان را در راه ایفکار خواهم گذاشت .» (۶)

در جای دیگر طباطبائی با صراحت بیشتری هدف خود را بیان کرده میگوید که از حکومت جز دادگری نمیخواهد ؛ هدف او تأسیس يك مجلسی است که وسیله آن بدست آید چه اندازه مردم بیچاره ایران از ستم حکومت های محلی رنج میکشند . او می گوید که دادگری ، اجرای قانون اسلام و تأسیس مجلسی که با پادشاه و گدا بطور یکسان رفتار کند میخواهد ؛ او مشروطه و جمهوری نمیخواهد . (۷)

گفته‌های آورده شده از طباطبائی بخوبی طرز استدلال او را نشان میدهد که چرا او برضد رژیم استبدادی قاجار برخاست. او باروشنی تمام میگوید که هدف او در مبارزه بدست آوردن مشروطیت نیست . او حتی اعلام کرد که رژیم مشروطه را متناسب با اجتماع آنروز ایران نمیداند زیرا این رژیم در میان مردمی میتواند برقرار باشد که معنی ملیت را بفهمند و باسواد و معلومات باشند. (۸)

علت اینکه طباطبائی در حین مبارزه در راه مشروطیت برقراری يك رژیم مشروطه را در موردی برای ایران نامتناسب دانسته شاید همان باشد که کسروی حدس زده است . او میگوید: « از کارها پیداست که این دوتن سید [طباطبائی و بهبهانی] از نخست در اندیشه مشروطه و قانون و دارالشوری میبودند. ولی بخردانه میخواستند کم کم پیش روند تا بخواستن آنها رسند.»

نظر کسروی را، گرچه ضد آنرا در جای دیگر کتابش بیان کرده، (۱۰) در اینجا میتوان پذیرفت زیرا در درجه اول روش مخفی کاری و ابراز نکردن قصد باطنی بعنوان يك تاکتیک وسیله سید جمال‌الدین اسدآبادی بطباطبائی در ضمن نامه‌ای سفارش شده بود. (۱۱) دوم آنکه طباطبائی خودش گواهی میدهد که مقصد واقعی او در مبارزاتش برضد

قاجار همانا پشتیبانی از تأسیس يك حکومت مشروطه بوده است . طباطبائی در خاطرات خود بسال ۱۹۱۱ (۱۳۲۹ قمری) چنین مینویسد:

« در سنه ۱۳۱۲ قمری [= ۱۸۹۴] بطهران آمدم . از اول ورود بطهران بخیال مشروطه نمودن ایران و تأسیس مجلس شورای ملی بودم . درمبصر صحبت از این دو میکردم . ناصرالدین شاه غالب ازمن شکوه میکرد و پیغام میداد که ایران هنوز قابل مشروطه شدن نیست ؛ تا زنده بود باو مبنلا بودم تا رفت . » (۱۲)

آگاهی طباطبائی از تئوری مشروطیت از خلال گفته‌ها و نوشته‌های پراکنده دیگرش نیز هویداست .

با يك سنجش میان نظرات طباطبائی که در بالا آوردیم و عقاید علمای دیگر همزمان او در ایران و عراق چنین بنظر میرسد که طباطبائی تنها مجتهد برجسته زمان خودش بود که سخنانش مفاهیم ملیت دربر داشت . طباطبائی بکرات یاد کرده که او خود را وقف ایران کرده خدماتش باسلام در محیط ایران انجام میگردد . اینکه باسواد و معلومات بودن را برای يك رژیم نو مشروطه لازم میدانند نشان میدهد که طباطبائی بخوبی میدانسته است که معنی مشروطه چیست . (۱۳) او حتی میدانست که رژیم نو که او در راه ایجادش مبارزه می کرد برای او بهره دنیائی نمیآورد و به عین الدوله گفته بود: « این عدالتخانه که میخواهیم نخست زیانش بخود ما است ، چه مردم آسوده باشند و ستم نه بینند دیگر از ما بی نیاز گردند و درهای خانه‌های ما بسته شود . ولی چون عمر من و تو گذشته کاری کنید که نام نیکی از شما در جهان بماند ... » (۱۴) يك سند رسمی انگلیسی نیز گزارشگر از آن است که : « در هنگام گفتگو پیرامین محاکم دادگستری ، طباطبائی ، شاید با کمی حالت شوخی ، در مورد اینکه پس از آنکه این محاکم دادگستری تأسیس گردید آیا کاری برای ملاها خواهد ماند که انجام دهند یا نه ، ابراز شك میکرد . » (۱۵)

برخلاف بسیاری از همقطاران و همکاران روحانی خود ، طباطبائی طرفدار سیستم آموزشی نو بود . او میگوید که لازم است که علوم نو آموخته شود و دانشجویانی بآموختن حقوق بین المللی ، ریاضیات و زبانهای خارجی پردازند او میبرسد که چرا نباید حتی يك نفر از علما يك زبان خارجه بدانند . و اضافه میکند که اگر ایران و علما پیوندی بادانش نو داشتند و تاریخ و علم حقوق میدانستند آنوقت معنی درست سیستم پادشاهی را خوب می فهمیدند . (۱۶) در مورد سیستم پادشاهی میگوید که مردم بایستی شخصی را بعنوان پادشاه بخوانند که نگاهبان حقوق و مدافع منافع آنها باشد . بنابراین پادشاه نماینده مردم خواهد بود ؛ او تا ما امیکه در خدمت خلق است پادشاه میماند . (۱۷) با اینگونه استدلال طباطبائی دو تئوری کهن ایرانی را نادیده گرفت بدین معنی که هم عقیده مربوط به پیش از اسلام

ایرانیها درباره پادشاه و هم استدلال علمای شیهه دمرورد نیابتشان از امام ، هر دو را مورد پرسش قرار داد.

اینگونه برخورد با مسأله نوحواهی باز هم طباطبائی را بعنوان يك سکولاریست تمام عیار معرفی نمیکنند. در همان سخنرانی که سیستم کهنه را رد میکرد ، همچنانکه در بالا یاد شد، تصریح کرد که او در راه اجرای قوانین اسلام و هم برای تأسیس عدالت و مجلس ملی پایبای یکدیگر مبارزه میکند. طباطبائی حتی در يك نشست پارلمانی بر ضد «... يك ماده قانون که درباره موقوفات خوانده شد و در آن دولت مسئول اداره اوقاف قرار میگرفت..» اعتراض کرد. (۱۸) در عین حال طباطبائی يك فرد واقع بین بود و نیازمندیهای زمان را تا حدی تشخیص داده بود. او چنین مقضی دانست که خیلی بیش از همقطاران روحانی خود دمرورد مسأله نوحواهی و نوگرایی گذشت و تسامح داشته باشد. نکات آگاهانه ای که درباره ملیت ، رژیم مشروطه و آموزش نو بیان کرد و از طرف دیگر معاشرت و برخورد او با برخی از چهره های جهانی در روسیه ، ترکیه و دنیای غرب (۱۹) نشان میدهد طباطبائی برعکس آنچه برخی از نویسندگان درباره او اظهار داشته اند (۲۰) درباره معنی مشروطیت سردرگم نبود ؛ علاوه بر این نظر که «... علما مشروطیت را وسیله یافتند که قوانین شریعت را بصورت کامل آن برقرار کنند» (۲۱) نمیتواند کاملاً دمرورد طباطبائی صادق باشد.

علمای ایرانی مقیم عراق و انقلاب مشروطیت:

اکنون لازم است بسراغ نوشته های علمای ایرانی که در دوران مشروطیت در عراق مقیم بوده در انقلاب مشروطه نیز درگیری داشتند برویم؛ ولسی پیش از ورود بمطلب این نکته شایسته یادآوری است که باینکه علمای برجسته نجف مانند حاج میرزا حسین تهرانی، آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی از آغاز از مشروطه طلبان، بویژه رهبران روحانی آنها مانند ضیاطبائی و بهبهانی طرفداری میکردند ولی مبارزات آنها هنگامی بسیار سخت و جدی شد که محمدعلی شاه مجلس را بمباران کرد و بکشتار آزادیخواهان پرداخت. بسخن دیگر رویدادهای دوران «استبدادصغیر» ، یعنی از آغاز بمباران مجلس تا فتح تهران، سبب اصلی خیزش علمای نجف و در نتیجه مبارزه شدید بیانی و قلمی آنها گردید. برخی از آنچه علمای نجف در این مدت کوتاه انجام دادند در اصل انگلیسی این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است. در این مقاله، ما مبارزه قلمی و زبانی علما که با زتاب همان رویدادهای تاریخی است تا آنجا که مربوط به بحث فعلی ما یعنی علل شرکت علما در انقلاب مشروطه باشد مورد مطالعه قرار میدهم.

نظر سه روحانی برجسته نجف:

نوشته‌های بسیاری از علمای ایرانی مقیم عراق درباره مشروطیت بصورت اعلامیه، فتوا، نامه، تلگراف و رساله در دوره استبدادصغیر انتشار یافت. در این نوشته‌ها مراجع تقلید برجسته نجف و مجتهدانی که از حیث سابقه و شهرت در درجه دوم قرار گرفته بودند ضمن عرضه داشتن مطالب دیگر علت شرکت در انقلاب مشروطه را بیان داشتند. گرچه نوشته‌های منظمی از آن سه مجتهد بزرگ یعنی تهرانی، خراسانی و مازندرانی نمانده ولی نوشته‌های پراکنده‌ای که در موارد و مواقع گوناگون از آنان صادر شده بما کمک میکند که از انگیزه‌ها و درددل‌هایشان در مشروطه‌آنگاه خودشان شرح و توضیح داده‌اند آنگاه گردیم. البته این نکته را همواره میبایستی دریاد داشت که سبب انتشار این آثار از طرف علما همانا رویدادهایی است که در خلال «استبدادصغیر» رخ داد.

در یکی از نامه‌هایی که آخوند خراسانی بایران میفرستد مینویسد که هدف او و همکارانش از اینکه دست باینکار مشکل زده‌اند این است که برای مردم زندگی راحت بیاورند؛ ستم را از سرشان بردارند و از ستم‌دیدگان پشتیبانی کنند و بکسانی که گرفتار هستند کمک کنند. او نیز اضافه میکند که میخواهد قانون خدائی را اجرا و کشور اسلامی ایران را از حمله کفار نگاهبانی کند؛ قصد او اجرای امر بمعروف و نهی از منکر و دیگر قوانین اسلامی که همه بسود مردم است بوده است. (۲۲)

در اعلامیه‌ای که بامضای خراسانی و مازندرانی نوشته شده گفته شده است که آنچه آنها دستور داده‌اند که محکم و برقرار گردد، واجب است همانطور که جهاد تحت رهبری امام غایب واجب است. (۲۲) خراسانی و مازندرانی در تلگرافی به نایب السلطنه ایران و «وزارتین جلیلتین داخله و جنگ و ریاست مجلس محترم ملی» در تاریخ ۶ ج ۲، ۱۳۲۸ قمری (۱۹۱۰) چنین مینویسند:

«البته بدیهی است زحمات و مجاهدات علما و امراء و سرداران عظام ملی و مجاهدین دین پرست و وطن خواه و طبقات ملت ایران در استقرار اساس قویم مشروطیت و اینهمه بذل نفوذ و اموال در تحصیل از این سرمایه سعادت برای حفظ دین و احیاء وطن اسلامی و آبادانی مملکت و ترقی ملت و اجراء احکام و قوانین مذهب و سد ابواب حیف و میل در مالیه و صرف آن در قوای نظامیه و سایر مصالح مملکتی و قطع مواد تعدی و تحمیل چند نفر نفس پرست خودخواه خودرأی بود...»

روزنامه **حبل المتین** نامه بلندی از شیخ عبدالله مازندرانی چاپ کرده که در آن باز انگیزه‌ها و در شرکت در جنبش مشروطه حفظ «بیضه اسلام» و برطرف ساختن تجاوز ستمکاران و مستبدان و اجرای قوانین مذهبی یاد گردیده است. (۲۵) در تلگرافهای دیگری که از طرف

تهرانی، خراسانی و مازندرانی بایران مخابره شده این علما اظهار می‌دارند:

« پرواضح است که اقدامات مجدانه داعیان محض دین مبین و قوت و شوکت دولت و ترقی ملت و ترفیه حال رعیت و صیانت نفوس و اعراض مسلمین بوده مگرراً هم این معنی را نفثاً و خلوصتاً تلگرافاً و کتباً بعرض رسانیده ... » (۲۶) « بذل و جهد در استحکام و استقرار مشروطیت بمنزله جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداء و سروئی مخالفت و مسامحه بمنزله خذلان و محاربه با آنحضرت... است. » (۲۷)

اینکه علما بکرات بی‌اعتنایی بمسئله مشروطیت و پشتیبانی از استبداد را با جنگ برضد امام‌زمان یکسان دانسته‌اند مسلم است که منظورشان قیام و جهاد برضد روسیه تزاری و محمدعلی‌شاه بوده است. آنها دومطلب را همواره در نوشته‌های خود تکرار و تأکید می‌کردند: نخست حفظ مذهب اسلام؛ دوم از میان برداشتن حکومت ستم و استبداد و نیروهای بیگانه‌ای که بآن گونه حکومت کمک می‌کنند. این حقیقت گفته کسروی را تأیید می‌کند که:

« ... آخوند خراسانی و حاجی تهرانی و حاج شیخ مازندرانی و همراهان ایشان چون بکشور دلبستگی می‌داشتند و آنرا در دست دربار خودکامه قاجاری و بنا بودی می‌دیدند، برای جلوگیری از آن، مشروطه و مجلس شورای ملی را در بایست می‌... شماردند ... » (۲۸)

نظر محلاتی درباره علت درگیری علما:

یکی از روحانیان طرفدار مراجع تقلید مشروطه‌خواه که خود از فضایل برجسته حوزه علمی نجف بشمار می‌آمد شیخ اسمعیل محلاتی بود که همپای آن مراجع فعالیت می‌کرد. نویسنده تا کنون چند اعلامیه و يك کتاب پیرامون مشروطه بقلم او دیده است. (۲۹) محلاتی علت درگیری خودش را در مشروطه چنین مینویسد که چون او متوجه شد که افکار نادرستی درباره مشروطه رواج پیدا کرده است بنابراین بر خود واجب شمرد که با گرفتن قلم بردست، نادرستی عقائد مردم را نشان دهد. (۳۰)

محلاتی حکومت را بسه گونه بخش می‌کند:

۱- حکومت امام

۲- «سلطنت مشروطه محدوده»

۳- «سلطنت مطلقه مستبده»

بنا بقیده محلاتی گونه نخست در این دوران ناممکن و بنابراین نیاز بر آن است که از میان آن دو گونه باقیمانده یکی را انتخاب کنیم که البته «... برای هیچ ذی‌شعوری